

پژوهشنامه عرفان

دوفصلنامه علمی، سال سیزدهم،

شماره بیست و پنجم،

پاییز و زمستان ۱۴۰۰،

صفحات ۱۰۱-۷۹

ارتباط باغ طبیعت با باغ جان از منظر مولوی

مریم رضایی قلعه* / مرتضی شجاری**

چکیده: هنر باغ‌سازی همانند شعر در عرفان از مشرب الهام سرچشمه گرفته است و می‌توان گفت این دو مناسبتی تمام با هم دارند. طبیعت و باغ در شعر عرفانی به فراوانی و با تعبیرات مختلف وجود دارد و به یقین مولوی از سردمداران تحول نگاه به طبیعت در ادبیات عرفانی است. واژه باغ و ترکیبات آن در شعر مولوی پربسامد بوده و با صورت‌هایی بدیع ظاهر شده است و در میان تمامی ترکیبات متنوع و متعدد باغ در اشعار وی، بیش از همه به باغ جان و باغ دل تأکید شده است. در این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی و از دریچه نگاه مولوی ویژگی‌های باغ دل بررسی شده و در مقایسه‌ای تطبیقی با خصوصیات باغ ایرانی قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که ویژگی‌های اصلی باغ دل همچون بهترین جایگاه دیدار یار، پرده‌پوشی، وحدت عارف باغ‌آفرین و باغبان الهی و... می‌باشد. هر یک از این ویژگی‌ها در مقابل خصوصیتی مشابه در باغ ایرانی قرار دارد. خصوصیات همچون مکانی برای تأمل و تماشا، درون‌گرایی، پوشیدگی، وجود زمان‌های مهم و محوریت آب و... است. این مقایسه ارتباط شالوده فکری مولوی در رابطه با باغ ایرانی را مشخص می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: مولوی، طبیعت، باغ ایرانی، تصوف، دل عارف

* دانشجوی دکتری معماری اسلامی، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

m.rezaeighaleh@tabriziau.ac.ir

mortezashajari@gmail.com

** استاد گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۴/۲۳

مقدمه:

باغ‌سازی یکی از درون‌مایه‌های اصلی هنر ایرانی است که بر روی باقی هنرها همچون نگارگری، قالی‌بافی، موسیقی و به‌خصوص شعر و ادب پارسی تأثیرات فراوانی به‌جا گذاشته است. شعر فارسی علاوه بر جنبه زیبایی‌شناسانه خود، زبان طرح مباحث حکمی و عرفانی است. زیرا «روحیه شاعرانگی انسان ایرانی باعث می‌شود که او با شعر بیندیشد» (شایگان، ۱۳۹۳: ۱۷). ادبیات عرفانی فارسی به عنوان بخشی مهم و تأثیرگذار در اشعار فارسی، بیانگر مضامین فرهنگ ایرانی از جمله باغ ایرانی است.

«شعر صوفیانه فارسی مقارن اوایل قرن پنجم با ابوسعید ابوالخیر و اصحاب او در خراسان رواج تمام یافت» (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۴۰ و ۱۴۱). اما طبق گفته اغلب محققان، عصر شکوفایی کامل این ادبیات، قرون پنجم تا هفتم هجری است. در این دوره زبان صوفیه بسیار پیچیده و پر رمز و راز می‌گردد. سید حسین نصر، ادبیات عرفانی را «توصیف بهشت» و خلق فضایی ملکوتی می‌داند. زیرا فقط شامل گفته‌ها و شنیده‌ها نیست، بلکه ادبیات حال (تجربه مستقیم معنوی) است (Nasr 1999: 1-11).

زبان صوفیانه، زبان رمز است و اصطلاحات ایشان اغلب تأویل می‌شود. شفیع کدکنی در این رابطه بیان می‌کند که دسته‌ای از صوفیان می‌کوشند با کلمه، عوالم تازه‌ای کشف کنند و تجربه روحی خود را با زبان عاطفی انتقال دهند. هر شاعر و عارف بزرگی که به کشف عوالم روحی تازه‌ای دست یافته باشد، ناگزیر کاربرد تازه‌ای از زبان را نیز در اختیار گرفته است. در واقع گوینده هر قدر در کشف عوالم جدید روحی توانا تر باشد، در کاربرد زبان نیز چالاک‌تر و نوآورتر است. بنابراین در نوشته‌های پویای صوفیه، اشراف صوفی بر ساحت‌های مختلف کلمه به گونه‌ای است که گویا خود در آن سوی واژه‌ها ایستاده است (شفیعی کدکنی ۱۳۹۲: ۲۴۳، ۲۴۶ و ۲۴۷).

مولانا عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم هجری نیز از همین دسته صوفیان است و تأثیری شگرف و بی‌مانند بر عرفان داشته است. وی نگاهی عارفانه و رمزآلود به طبیعت دارد. عناصر طبیعت به طور متنوع و بسیار متعدد در متن اشعارش حضور دارند نه در حاشیه. نگاه او به طبیعت و پدیده‌های آن بر اساس تصاویر گذشتگان نبوده و نوآورانه است. در این میان، باغ، از جمله پدیده‌های پربسامد در اشعار عرفای پیش از مولوی و خصوصاً خود مولانا است.

سؤال اصلی پژوهش این است که باغ طبیعت از نظر مولوی دارای چه خصوصیات و قابلیت‌هایی بوده که به صورت خودآگاه (نه تقلیدوار) آن را انتخاب کرده و به عنوان یک نماد رمزی بسیار مهم بدان پرداخته است؟ پرسش دیگر اینکه چرا در میان تمامی ترکیبات متنوع و متعدد باغ در اشعار مولانا، بیش از همه به باغ جان و باغ دل تأکید شده است و چه رابطه‌ای میان ریشه‌های معنایی باغ طبیعت و جان عارف در افکار مولوی وجود دارد؟ پاسخ این سؤالات را شاید بتوان در ویژگی‌های منحصربه‌فردی که باغ دارد و مولانا خود به آن‌ها اشاره کرده است، جست‌وجو نمود. در این پژوهش سعی بر آن است که به شیوه توصیفی-تحلیلی از دریچه نگاه مولانا، ویژگی‌های باغ دل بررسی شده و در مقایسه‌ای تطبیقی با خصوصیات باغ ایرانی قرار گیرد. روش گردآوری اطلاعات در این پژوهش کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از منابع مکتوب و دیجیتال است.

البته تاکنون تلاش‌هایی در زمینه پژوهش درباره نقش طبیعت در اشعار مولانا انجام شده است.^۲ از مهم‌ترین پژوهش‌ها درباره باغ در اشعار مولانا، فصلی از کتاب شکوه شمس نوشته آن ماری شیمل، با عنوان «صور خیال باغ» است. در این بخش به عناصر طبیعت، تشبیهات و جناس‌های خاص به کار رفته در اشعار مولوی اشاره می‌شود. در اینجا اغلب مظاهر طبیعت تمثیلی از انسان عارف و عشق اوست. اما در این کتاب همچون بسیاری از تحقیقات دیگر یافت شده در این رابطه، باغ در معنای هنر باغ‌سازی مدنظر نبوده و شامل اغلب عناصر طبیعت به کار رفته در اشعار مولانا است. بنابراین تاکنون پژوهشی مستقل درباره وجوه ارتباط اندیشه‌های عرفانی مولانا با هنر باغ‌سازی توسط محققان یافت نشده است. در همین راستا پژوهش حاضر به چگونگی ارتباط باغ ایرانی و باغ جان از منظر مولوی می‌پردازد.

۱. باغ ایرانی

باغ ایرانی نمود عالی منظرسازی، معماری، آبیاری و کشت و ازسوی دیگر، باورها و آیین‌های کهن ایرانی است. همین امر جلوه‌ای خاص بدان بخشیده و آن را از سایر نمونه‌های باغ‌سازی در جهان متفاوت ساخته است. به گواه نشانه‌های تاریخی، پدیده باغ‌سازی در کشور ما، قدمتی چندهزار ساله دارد و به‌واسطه ارزش جهانی خود، باغ‌سازی شرق و غرب نیز در دوره‌های متمادی از آن الهام

گرفته‌اند. این موضوع نشان‌دهنده اهمیت جایگاه باغ در زندگی ایرانیان است. علیرضا آریان‌پور نیز در کتاب *شناخت باغ‌های ایران و باغ‌های تاریخی شیراز* به این نکته اشاره می‌کند که آیین قدیم ایرانیان به باغ‌سازی اهمیت خاصی داده و آن را ستایش نموده است. در دوره اسلامی نیز ایجاد باغ‌ها همچنان مورد علاقه بوده و با گسترش سرزمین‌های اسلامی، این هنر ایرانی تا سرزمین‌های دوردست از شبه قاره هند تا سرزمین اسپانیا نفوذ یافته است (آریان‌پور ۱۳۶۵: ۲۷، ۳۰ و ۵۲). مولانا نیز در همین گستره جغرافیایی و فکری می‌زیسته است. او در بلخ به دنیا آمده و در دوره نوجوانی آنجا را ترک گفته و در قونیه سکنی گزیده و در همان جا وفات یافته است. بنابراین می‌توان شاکله نگاه او به باغ این جهانی را بر مبنای باغ ایرانی جست‌وجو نمود.

شاعران عارف ایرانی اغلب شهود یا عمل ورود به عالم لامکان را به ورود به باغ تشبیه کرده‌اند. زیرا باغ‌سازی، خیال‌انگیزترین اثر در حوزه معماری به حساب می‌آید و با غزل در هنر شعر (به عنوان آزادترین و خیالی‌ترین قالب شعری) همانندی دارد.

معمار در باغ همچون شاعر در غزل کمابیش از برآوردن کارکردها فارغ است. او می‌تواند خیال خود را در ساحت باغ آزادانه جولان دهد و برای خیال مخاطب جولانگاهی فراخ پدید آورد (بهشتی، ۱۳۸۷: ۱۱).

۲. باغ در ادبیات عرفانی پیش از مولوی

در این بخش با جست‌وجو در متون و اشعار عرفانی پیش از مولانا به ویژه قرون پنجم تا هفتم هجری، سعی در یافتن تعابیری همچون باغ جان و باغ دل شده است. طبیعت و مظاهر آن در همه اعصار مورد نظر شاعران جهان بوده است. ادبیات فارسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در این میان، ادبیات عرفانی فارسی، توجه ویژه‌ای به باغ، به عنوان یک پدیده فرهنگی چند هزارساله در سبک زندگی ایرانی داشته است.

ادبیان ایران در همه دوره‌ها به ویژه در سده‌های نخستین هجری که سبک خراسانی رواج داشته، در انواع شعر خود بیشتر به توصیف مظاهر زیبای طبیعت به خصوص باغ‌ها پرداخته‌اند (آریان‌پور ۱۳۶۵: ۱۰۰).

اما با حضور سنایی در قرن پنجم هجری و به دنبال آن عرفایی چون عطار، مولانا و حافظ، باغ در مفاهیم و اصطلاحات عرفانی جایگاهی والاتر از پیش یافت.

در تصوف عاشقانه، باغ واژه‌ای پربسامد بود که افزون بر اطلاق به بهشت جاودانی و جایگاه معرفت حق، با اضافه شدن به کلماتی همچون دل، جان و عشق، تعبیر عرفانی لطیفی ایجاد می‌نمود. زیرا «هر دو کلمه‌ای که که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، غالباً از یک تجربه معنایی خبر می‌دهند» (شفیعی کدکنی ۱۳۹۲: ۲۴۴). در این ادبیات، ورود به باغ اغلب در معنای ورود به عرفان به کار می‌رفت.

خواجه عبدالله انصاری (قرن ۴ و ۵ هجری) از اولین عرفایی است که به باغ دل اشاره می‌کند. وی در فصل سوم *الاربعین فی الحدیث*، ذیل حدیث سوم در موضوع غرس درختان به تأویل عرفانی باغ می‌پردازد و می‌نویسد:

هان ای طالبان، باغ شما که تماشاگاه قدسیان ملاً اعلی است و نظرگاه لطف مولی است، عرصه‌ای عظیم دارد، یعنی دل؛ اشجار بسیار درو بنشان، درختان طیبه ... از صدق و محبت و اخلاق و مودت و انس و شوق تا در سایه برکت آن درختان، خلق زمین و آسمان می‌آسایند و باران به برکت آن می‌بارد و زمین از برکت آن می‌روید. ... و آنچه در همه می‌کارند و می‌دروند خود همه از برکت باغ و درخت آن صاحب‌دست. پس به عالم صورت چه نگرایی ای صاحب معنی که همه به نسبت عالم دل تو خیال‌اند. صاحب‌نظری بایستی که یکباره درین باغ این صاحب‌دل نگرستی که تا بدیدی که از هر شجره‌ای چه ثمره به جن و انس و ملک و طیور و وحوش می‌رسد و جمادات و نوامی را از آن چه بهره می‌رسد. ... زهی باغ و زهی باغبان، و زهی تماشاگاه! که از شرح یک گل از آن عاجز است عقل و عبارت که آرد به بیان (خواجه عبدالله، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۴ و ۱۵).

در این تأویل از باغ بیرون که عرصه‌ای تنگ دارد به باغ درون (باغ دل) که فراخنای آن را کسی نمی‌داند داخل می‌شود و این دو باغ را از جهات گوناگون با هم مقایسه می‌کند (خواجه عبدالله، ۱۳۹۰، ج ۱: ۸۸).

اوج تکامل عرفان پیش از مولانا به سنایی و عطار بازمی‌گردد. تغییر نگاه به طبیعت و همچنین باغ، با سنایی (قرن ۵ و ۶ هجری) آغاز می‌شود. او با نگارش کتاب مهم خود، *حدیقه الحقیقه* و *شریعه الطریقه*، و قرار دادن باغ حقیقت در عنوان این رساله عرفانی به جایگاه ویژه باغ در اندیشه خود تأکید دارد. همچنین وی در دیوان اشعار خود، در چندین جا به باغ دل و جان اشاره کرده

است.^۳ اما عموماً وصف باغ در اشعار او گذراست. شعر عطار (قرن ۶ و ۷ هجری) پس از سنایی دومین اوج شعر عرفانی است. او به خوبی از طبیعت برای بیان مضامین عرفانی استفاده می‌کند که نمونه بارز آن کتاب *منطق الطیر* است. اما در شعر او توجه به باغ بسیار اندک بوده و عموماً ویژگی‌های ظاهری باغ را ذکر می‌کند. وی تنها در چند بیت به باغ دل و جان اشاره کرده است.^۴

خاقانی شروانی (قرن ششم هجری) نیز در دیوان اشعار خود بارها، به باغ جان و باغ دل اشاره کرده است.^۵ نظامی (قرن ششم هجری) نیز از جمله حکما و شعرای اثرگذار بر مولوی است. بهروز ثروتیان، نظامی‌شناس، در شرح *مخزن الاسرار* می‌نویسد که نظامی در این کتاب، حالات خاص مراقبه و ذکر عارفانه در یک شب خلوت و یافتن راه دل و رسیدن به شب قدر خویش را توضیح می‌دهد. در جایی که هاتف شروع به آموختن طی طریق به عارف می‌نماید، تعبیر می‌کند که او را به باغی می‌برد و در قسمتی که عارف در سیر خود به شهود دل می‌رسد و مناظری می‌بیند، نظامی شروع به شرح صفت سبزه‌ها و گل‌های باغ سخن و در نهایت باغ عرفان می‌نماید (ثروتیان ۱۳۷۰: ۳۰۸ و ۳۳۷). در میان اشخاصی چون ابونصر فراهی،^۶ خواجه کرمانی،^۸ حکیم زجاجی،^۹ و روزبهان بقلی شیرازی^{۱۰} در قرن ششم و هفتم هجری، نیز اشاراتی بسیار مختصر به باغ جان دیده می‌شود. با بررسی تمامی این موارد، می‌توان گفت توجه به باغ دل و جان در عرفان پیش از مولوی نیز کم و بیش یافت می‌شود. اما مفهوم باغ دل در کلام مولانا که پس از ایشان قرار گرفته و در اوج ادبیات عرفانی بیان شده است، تأمل بیشتری را می‌طلبد.

۳. طبیعت و باغ در نگاه مولوی

مولوی از سردمداران تحول نگاه به طبیعت در عرفان است؛ نگاهی عاشقانه، نمادپرداز و رمزآلود به طبیعت. وی با بهره‌گیری از واژگان طبیعت، همواره از طریق سفر در صورت‌های زبان به قلمروی معنا راه می‌برد. وی در اشعار خود اغلب از قید ظاهر الفاظ خارج شده و با زبان رمز، وصف سیر و سلوک عرفانی می‌کند. سخن از طبیعت نیز در شعر او همین‌گونه است. او حتی گامی فراتر نهاده و گاه به سبب بی‌اختیاری، عرف رایج زبان را کنار گذاشته است. زیرا «هر نوع بی‌قراری روح شاعر ممکن است مایه نوعی بی‌قراری در نظام نحوی جمله‌ها شود» (شفیعی کدکنی ۱۳۹۲: ۲۸۷).

برخی از عناصر متعدد و متنوع طبیعت در شعر مولوی، جایگاه ویژه‌ای یافته و بالعکس به بعضی از آن‌ها بسیار کم توجه شده است. به عنوان نمونه به خورشید، دریا، شیر، آهو و مرغابی بسیار پرداخته شده است و هر کدام معانی متعدد و گاه متضاد دارند. اما همین عناصر در اشعار دیگر شعرا چنین جایگاهی ندارند. زیرا مولانا به دنبال تکرار تصویرهای طبیعت دیگر شعرا نبوده و دست به ایجاد تصویرهایی نو زده است. شیمل، یکی از اندیشه‌های اصیل مولوی را برابر شدن دقیق مظاهر طبیعت با رفتار آدمی معرفی می‌نماید. به عنوان نمونه قطرات باران برای شکوه باغ همچون اشک‌های عاشق است برای تازه کردن دل. البته این صور خیال شاعرانه، پیش از این نیز نزد حلقه‌های صوفیه مشهور بوده اما در شعرهای مولوی واقعیتهای تازه یافته است (شیمل ۱۳۷۵: ۱۲۳ و ۱۲۵). استفاده از باغ توسط مولانا برای بیان معانی لطیف عرفانی گرچه نزد شعرای دیگر یافت می‌شود، اما در سخن مولوی مرتبه‌ای بالاتر یافته است. «مولوی، جمال و جلال الهی را در همه جا، خصوصاً در باغ‌ها مشاهده می‌کند» (شیمل ۱۳۷۵: ۲۸۱). علاوه بر باغ، واژه‌های گلشن، گلزار، گلستان، بوستان و ... نیز در اشعار وی به وفور یافت می‌شود. البته هیچ‌یک از آن‌ها چه از نظر تعداد کاربرد و چه از نظر بهره‌گیری از صورت‌های خیالی با باغ قابل مقایسه نیستند. مولوی از ترکیبات بسیار متنوع باغ^{۱۱} نیز، به کرات در شعر خود استفاده کرده که برخی از آن‌ها در اشعار پیشینیان وجود داشته، اما بسیاری از آن‌ها نیز بدیع است. باغ دل، باغ جان و باغ عشق از مهم‌ترین ترکیبات باغ است که گرچه توسط مولانا خلق نشده، اما در شعر او وسعت و تنوع معنایی ویژه‌ای یافته و بیش از دیگر ترکیبات باغ، تکرار گشته است. باغ از آن کلماتی است که در اشعار مولانا قابلیت بالا یافته و آن را از مرتبه صورت به معانی، خیال و ملکوت رسانده است.

۴. باغ دل از منظر مولوی

باغ به عنوان جایگاهی سرسبز و پر از درخت می‌تواند به عنوان مجاز برای دل عاشق به کار رود که سرشار از نشاط و سرور عشق است. از این رو مولوی دل را به عنوان جایگاه حقیقی عشق با باغ به عنوان مجاز ترکیب کرده است؛ اما متذکر می‌گردد که این باغ، جان نیست بلکه آینه‌ای است برای نشان دادن نقش جان.^{۱۲} وی در بیت:

من آب آب و باغ باغم ای جان
 هزاران ارغوان را ارغوانم
 (مولوی ۱۳۸۴: ۵۴۲)

از روش تکرار اسم و ساختن ترکیب باغ باغ نیز استفاده کرده و به معنای زیرین یا جان باغ اشاره کرده است. او معتقد است که باغ، صورت نیست، معناست؛^{۱۳} آن هم از عروسان معانی. بنابراین تشبیه معانی زیبا به صورت باغ به دلیل تناسب آنهاست. چون این معانی زیبا صورت نداشتند، به شکل پدیده‌ای زیبا مصور شدند و به عبارت دیگر مخیلات در چهره باغ نقش می‌یابند.^{۱۴} اما مولانا در ابیات «ورنه لا عین رات چه جای باغ/گفت نور غیب را یزدان چراغ/مثل نبود آن مثال آن بود/تا برد بوی آنک او حیران بود» (مولوی ۱۳۸۵: ۴۹۰)، باز تأکید می‌کند که باغ مثالی برای این معناهاست نه مثل آنها. دل و جان عارف نیز از همین دسته معانی زیباست که صورتی ندارد و به همین دلیل به شکل باغ صورتگری شده است.^{۱۵}

مولوی با مرتبط کردن صورت خیال دل با باغ، این مکان بی‌نشان را به باغی تشبیه می‌کند که تحت مراقبت باغبان الهی است. به بیان دیگر دل عارف، دانه‌ای مستعد است که به لطف حق باغی می‌شود: «دانه‌ای را باغ و بستان ساختی/خاک را کاشانه کردی عاقبت» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۵۲). مولوی به این نکته بارها اشاره می‌کند که دل از توست چون باغ و اینکه جان باغ ما، خداوند است: «تو می‌دانی که جان باغ ما اوست/مبادا سرو جان از باغ ما کم» (مولوی ۱۳۸۴: ۵۴۱). زیرا عرفا دوستان حق هستند که حق، در درونشان باغ رویانیده است و این باغ دل از ثمره‌های باغ غیبی است که روان شده و به ایشان رسیده است: «کوری ایشان درون دوستان/حق برویانید باغ و بوستان» (مولوی ۱۳۸۵: ۹۱). بنابراین باغ دل، عکس قد و رخساره آن دلدار است.

بیدلان از باغ و گل دل‌شادترند و در خار همچون گل و در شب همچون سحر هستند.^{۱۶} بنابراین دل عارف یک باغ نیست بلکه در خود صد باغ ارم دارد و حتی گاهی صد ارم نیز در نظرش عدم است: «آن سینه و چون سینه صیقل ده آینه/آن سینه که اندر خود صد باغ ارم دارد» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۱۶). «باغ دلم که صد ارم در نظرش بود عدم/نرگس تازه خیره شد کز شجری چه می‌شود» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۰۳). زیرا باغ جان، باغی است که از بالا می‌شکفتد و مبارک و متعالی است: «زهی باغ زهی باغ که بشکفت ز بالا/زهی قدر و زهی بدر تبارک و تعالی» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۵). به همین دلیل یار دائماً

به باغ جان می‌خواند و راه را نشان می‌دهد و عارفان برای معراج، در باغ جان آمده و در آن نردبان نهاده‌اند و از آنجا به سوی بالا عروج می‌کنند.^{۱۷} ویژگی‌های باغ دل در اشعار مولانا به قرار زیر است.

الف. بهترین جایگاه دیدار یار:

باغ جایگاهی برای تماشا و تأمل است. زیبایی باغ، انسان را به تماشا می‌خواند. حضور پررنگ نظرها در نگاره‌ها و حضور ایوان و صفا در اغلب حیاط‌ها و باغ‌ها مؤید همین مطلب است. دیدن در باغ در اولویت است همچون چشم در بین حواس پنجگانه. مولوی می‌گوید باغ است و تماشا و حدیث همیشگی دیده و دیدار در آن. اما تنها دو چشم معنوی می‌تواند عروسان معانی را ببیند، از صورت نقش‌ها بگذرد و به سوی اسرار بنگرد و در باغ به جز عکس رخ دوست نبیند. ترکیب خاص و همیشگی منظر و نظرها در باغ با ترکیب باغ و دیده در شعر مولانا، این همانی دارد: «این جا کسی است پنهان چون جان و خوشتر از جان/باغی به من نموده ایوان من گرفته» (مولوی ۱۳۸۴: ۸۵۱). دعوت باغ همه به دیدن و تماشاست و کار دل عارف نیز تماشای جان^{۱۸} و تأمل است. مولانا بهترین جایگاه دیدار یار را باغ می‌داند زیرا این دو در هماهنگی با یکدیگرند (یار زیبا در باغ زیبا).^{۱۹} و همچنین جایگاه عاشق حقیقی نیز همیشه در باغ است چون در آنجا به دنبال معشوق می‌گردد: «گفتند خواجه عاشق آن باغبان شده‌ست/او را به باغ‌ها جو یا بر کنار جو» (مولوی ۱۳۸۴: ۸۰۱). عارف نیز خداوند یا همان معشوق الهی را در جان و دل خود می‌یابد. مولانا نیز معتقد است تذکر و یادآوری باغ آن جهانی با دیدن باغ این جهانی (عکس باغ آن جهانی) اتفاق می‌افتد. این ذکر و تحول روحانی که با ورود به باغ دست می‌دهد، سیری است که از مکانی آغاز می‌شود و به لامکان بازمی‌گردد: «خاموش و بشنو ای پدر از باغ و مرغان نو خبر/پیکان پران آمده از لامکان از لامکان» (مولوی ۱۳۸۴: ۶۳۸). در همین راستا در حکایتی از مثنوی که عارفی برای مراقبه به باغی می‌رود، مولوی با مهارت تمام، تصویر باغ را به منزله رمز مراقبه عرفانی با تصویر دل به منزله آئینه ترکیب می‌کند.^{۲۰}

ب. مجموعه‌ای منتخب از عناصر مطلوب عالم (مجمع بودن)

یکی از دلایلی که واژه باغ برای مولانا بسیار با اهمیت جلوه کرده این است که باغ، مجموعه‌ای است گزینش شده از عناصر مطلوب عالم. باغ، مجمع است: «باغ گفتم نعمت بی کیف را/کاصل

نعمت‌هاست و مجمع باغ‌ها» (مولوی ۱۳۸۵: ۴۹۰). به این معنا که یک کل (هماهنگ، منظم و در تعامل با یکدیگر) است که با آوردن نامش تمامی عناصر آن به ذهن متبادر می‌شود و دیگر لزومی به نام بردن تک تک آن عناصر نیست. «چون ستودی باغ را، پس جمله را بستوده‌ای»^{۲۱} زیرا باغ، جانِ جان مجموعه خود است. دل و جان آدمی نیز، جانِ جان اوست.

در گذشته واژه طبیعت به معنای آفرینش، ذات و سرشت، طبع، عالم، روزگار و دهر به کار می‌رفته اما امروزه این معنا تغییر یافته و به معنای عناصری گزینش شده از طبیعت (بخش‌های زیبا و خوشایند طبیعت) بدل شده است. در اشعار مولانا، طبیعت نه در معنای امروزی بلکه در معانی طبع، سرشت و عالم به کار رفته است. وی برای اشاره به طبیعت به معنای امروزی، عناصر گزینش شده‌ای را به‌طور جداگانه معرفی می‌کند همچون گل، درخت، خورشید و ... بنابراین واژه باغ به عنوان مجموعه‌ای منتخب از عناصر طبیعت برای او بسیار ارزشمند است.

ب. محصور بودن:

باغ، فضا است؛ فضایی محصور و درون‌گرا با دیوار و درب که می‌توان به آن داخل شد، گردش کرد و به تأمل نشست. دیوار و حصار، امنیت و تمرکز در درون باغ ایجاد می‌کند و همچنین دوری از مزاحمت‌ها و هیاهوی بیرون را فراهم می‌آورد. دل انسان نیز فضایی دور از حضور اغیار است که تنها عارف طی سلوک معنوی می‌تواند به شناخت آن برسد، درش را بیابد و در آن داخل گردد: «ولیک این همه محنت به گرد باغ چو خاری/ درون باغ گلستان و یار و چشمه جاری/ چو بگذری تو ز دیوار باغ و در چمن آبی/ زبان شکر گزاری سجود شکر بیاری» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۰۸۸)

ت. پرده‌پوشی و پرده‌داری:

دعوت‌های مکرر مولوی به خاموشی حاکی از ناگفتنی بودن اسرار عرفان است (سابتنی، ۱۳۸۷). مستی باغ‌جان پنهان است همچون زمستان باغ که گیاهان به ظاهر مرده و پنهان‌اند و می، نهانی می‌خورند تا در بهار آشکار گردند^{۲۲} و یا انبوه شاخ و برگ باغ در اوقات دیگر که مانع دید کامل به تمامی باغ می‌شود و تنها بوی آن است که به مشام می‌رسد^{۲۳} نشان این رازداری و آشکارگی است. قدرتمندترین بیان از تصاویر اخفا و افشای «راز» پنهان، در شکل نهال درون باغ جلوه می‌کند:

در سر خود روان شد بستان و با تو گوید در سر خود روان شو تا جان رسد روان را
تا سر هر نهالی از قعر بر سر آید معراجیان نهاده در باغ نردبان را
(مولوی ۱۳۸۴: ۷۲)

باغ دل نیز مانند باغ ایرانی، باغی محصور است اما به روی انسان کاملاً بسته نیست و در تناقضی نهفته برای ورود بدان باید از پیش محرم شده باشی. دل باغ نهانست که به صد شکل خویش را می‌نماید، ولی خود یکسان است. زیرا این باغ است که می‌تواند نقش‌های گوناگون دل عارف که اسرار اوست، منعکس نماید:^{۲۴} «نقش‌ها بود پس پرده دل پنهانی / باغ‌ها آینه سر دل ایشان شد» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۷۷).

ث. وحدت عارف باغ‌آفرین و باغبان الهی:

باغ در عین حال که باغبانی زمینی دارد، دارای باغبانی الهی است. زیرا باغ، طبیعتی آرایش‌یافته به دست انسان و برای انسان است. باغ از یک جهت مصنوع و از جهتی دیگر طبیعی است. جان آدمی نیز محصول عنایت الهی و تلاش خود اوست.^{۲۵} انسان عارف در طی طریق خویش، جان و دلش را آباد می‌کند و آن را مطابق با سطح معرفتی‌اش می‌سازد. صوفی در دلش، باغ‌آفرین است یا به بیان دیگر باغ و بهشت بی‌نهایت در دل باغبان است: «باغی و بهشت بی‌نهایت / در سینه مرد باغبانی» (مولوی ۱۳۸۴: ۹۷۸). به همین دلیل توجه به باغبان الهی و وحدت جان، دل، باغ و باغبان^{۲۶} در اشعار مولانا به‌وفور یافت می‌شود:

غلام باغبانانم که یارم باغبانستی به تری و به رعنائی چو شاخ ارغوانستی
چو باغ حسن شه دیدم حقیقت شد بدانستم که هم شه باغبانستی و هم شه باغ جانستی
(مولوی ۱۳۸۴: ۹۰۰)

ج. بیکرانگی:

باغ، عالمی کوچک است؛ تمامی عناصر اصلی طبیعت همچون زمین، آب، باد، خاک، گیاه (درخت و گل)، جانورانی همچون پرندگان، گاه کوه، آسمان (خورشید و ماه و ...) و حتی انسان در کنار هم جمع آمده‌اند. بدین ترتیب مکانی محدود، مکانی لایتناهی گشته و باغ، عالم شده یا به بیان دیگر همچون آئینه، بیکران را در خود جای داده است. مولانا نیز چون دیگر عرفا، انسان را

عالم صغیر می خواند و دل او را آئینه تمام‌نمای هستی و بی‌پایان^{۲۷} می‌داند: «اندر آ در باغ بی‌پایان
دل / میوه شیرین بسیارش نگر» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳).

چ. بر ساخته از خیال نیک:

باغ واسط است؛ عالمی میانه که برای ورود به عالم خیال از مکان‌های دیگر می‌تواند مستعدتر باشد. «بر طبق آیین‌های دیرینه ایرانی، باغ، بهترین مکان برای اتصال جویی به عالم بالاست؛ زیرا در میان طبیعت زمینی و دنیای آرمانی است. از یک سو اتصال جویی با ملکوت و از سوی دیگر مکاشفت در درون خویش» (کورکیان ۱۳۷۷: ۵۹). استعداد خیال‌انگیزی باغ برای مولانا بسیار مهم تلقی می‌شود، زیرا او به دنبال رازگشایی معنای اصلی همه‌چیز و بازگرداندن آن‌ها به عوالم بالاتر و اتصال به عالم خیال و در نهایت رسیدن به عالم بی‌زمان و بی‌مکان است. از نظر مولانا این باغ‌های خیال‌انگیز، آئینه‌وار عمل می‌کنند.^{۲۸} خیال نیک عارف، باغ است و خدا این خیال را ساخته اما خیال دیگری دوزخ است.^{۲۹} باغ‌ها و میوه‌هایی در عین جان و دل قرار دارد که باغ‌های زمینی عکس و خیالی از این باغ هستند. باغ‌های دل و جان، اصل باغ‌ها هستند که بسیاری از آن می‌گیرند و به دنبال خیال آن‌ها می‌روند: «باغ‌ها و سبزه‌ها در عین جان / بر برون عکسش چو در آب روان / آن خیال باغ باشد اندر آب / که کند از لطف آب آن اضطراب / باغ‌ها و میوه‌ها اندر دلست / عکس لطف آن برین آب و گلست / می‌گیرند از اصول باغ‌ها / بر خیالی می‌کنند آن لاغ‌ها» (مولوی ۱۳۸۵: ۶۱۵ و ۶۱۶). اما در واقع عارف همان باغی است که در خواب دیده است: «کدامین سوی می‌دانی کدامین سوی می‌بینی / تو آن باغی که می‌بینی به خواب اندر به بیداری» (مولوی ۱۳۸۴: ۹۱۴).

ح. موجب سرور همیشگی:

هدف اصلی و اولیه در باغ، تفریح و تفرج است؛ جایگاهی برای گلگشت. باغ تماماً شادی و شور و شیرینی بوده و اصل نعمت‌ها در آن جمع شده است: «باغ گفتم نعمت بی‌کیف را / کاصل نعمت‌هاست و مجمع باغ‌ها» (مولوی ۱۳۸۵: ۴۹۰). باغ والاترین جایی است که آدمی برای نهایت لذت و شادی می‌تواند تصور کند. حتی خداوند هم بهشت الهی و نهایت لذت آن‌جهانی را به باغ تشبیه کرده است. «اندیشه بهشت به عنوان باغ، اندیشه‌ای کهن است که به چهارهزار سال قبل باز می‌گردد» (کلارک ۱۳۷۸: ۱۶۰). مولانا نیز خود و اشعارش همیشه سراسر شور و نشاط و شیرینی بود و

به ندرت از شکایت و ملال سخن به میان می‌آورد و معتقد بود این نگاه ماست که شیرینی آفرین است. زیرا باغ دل با دیدن یار می‌خندد و چون همه جا عکس رخ یار می‌بیند، همه عالم برای او شیرین می‌گردد. بنابراین شور و سرور همیشگی باغ^{۳۰} به عنوان نماد عالم شادی و دل سر تا پا شیرینی عارف برای او مغتنم است: «به سوی باغ وحدت رو کز او شادی همی‌روید/ که هر جزوت شود خندان اگر در خود حزینی تو» (مولوی ۱۳۸۴: ۷۷۶).

خ. نو شدن:

جنب و جوش، پویایی، تغییر و نو شدن پی در پی، آشکارا در باغ دیده می‌شود. زیرا علاوه بر رشد و نمو باغ، بسیاری از اتفاقات طبیعت همچون تغییر فصول، تغییر شب و روز و احوالات گوناگونی همچون باران و برف و باد همه در آن هویدا است. از دیدگاه مولانا باغ نوآیین^{۳۱} بر اساس قاعده «لا تکرار فی التجلی» در حرکت همیشگی و نو شدن هر لحظه است و این نویی ارزشمند است. «روز نو و شام نو، باغ نو و دام نو/ هر نفس اندیشه نو، نوخوشی و نو غناست» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۶۵). جان عارف نیز دائماً در حال همین نو شدن است و هر روز باغ دل رنگی دیگر به خود می‌گیرد: «هر روز باغ دل را رنگی دگر دهی/ اکنون نماند دل را شکل صنوبری» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۰۶۳).

د. دعوت در راه عشق:

باغ آدمیان را به سوی خود می‌خواند و چون مکانی دلگشا است هر کس به آن داخل شود به آنجا علاقه مند شده و نمی‌خواهد به زودی از آنجا خارج گردد. همچنین بسیاری از جشن‌ها و دیدارها از دیرباز در باغ بوده است. مولوی از این ویژگی باغ بسیار بهره برده و دعوت به پای گذاشتن در راه عشق را با دعوت به باغ همراه نموده است. او برای ایجاد اشتیاق جهت رفتن به باغ جان می‌گوید اگر قدم به سوی باغ عشق برداری صد سلام از آن باغبان به تو می‌رسد: «دو سه قدم به سوی باغ عشق کس ننهاد/ که صد سلامش از آن باغبان نمی‌آید» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۴۱) و کسی از این باغ سیر نمی‌شود.^{۳۲} پس اگر حزینی به این باغ بیا که در آن شادی همی‌روید^{۳۳} و قیامت نقد را در آنجا می‌بینی^{۳۴} بیرون دیوار باغ محنت است اما اگر داخل آیی، گلستان و یار و چشمه جاری است:

ولیک این همه محنت به گرد باغ چو خاری
 درون باغ گلستان و یار و چشمه جاری
 چو بگذری توز دیوار باغ و در چمن آبی
 زبان شکر گزاری سجود شکر ییاری
 (مولوی ۱۳۸۴: ۱۰۸۷)

زیرا خارج از حصار باغ، تنها شاخه‌ای از باغ آورده‌اند نه کل باغ را. پس تو باید سوی آن بروی تا مغز پوست‌ها را اندر باغ بیایی:

سوی شهر از باغ شاخی آورند
 باغ و بستان را کجا آنجا برند
 خاصه باغی کین فلک یک‌برگ اوست
 بلک آن مغزست و این عالم چو پوست
 (مولوی ۱۳۸۵: ۳۱۳)

د. ثمر داشتن:

مولانا به‌وفور به کثرت ثمرات، وفور برکات و سابه‌های راحت بخش درختان باغ اشاره می‌کند. وی از این موضوع برای بیان عشق عارف که میوه باغ جان اوست، بهره برده است و اینکه حاصل باغ عارفان، از آسیب‌ها در امان است: «باغ سبز عشق کو بی منتهاست/ جز غم و شادی درو بس میوه‌هاست» (مولوی ۱۳۸۵: ۸۲)، «سوی سوراخی که نامش گوش‌هاست/ تا به باغ جان که میوه‌ش هوش‌هاست» (مولوی ۱۳۸۵: ۲۸۰) و «حاصل آن روضه چو باغ عارفان/ از سموم صرصر آمد در امان» (مولوی ۱۳۸۵: ۱۱۳۲). در دید مولانا میوه دادن درخت در باغ بسیار ارزشمند است و به فراوانی و شیرینی آن نیز تأکید بسیار دارد: اندر آ در باغ بی پایان دل/ میوه شیرین بسیارش نگر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳). و حتی به میوه زمستان^{۳۵} نیز توجه نموده است. در باغ جان عرفا، برگ چون زبان است و میوه چون دل، وقتی دل‌ها آشکار شوند ارزش زبان معلوم می‌گردد و این تأکیدی است بر ارزش دل بر زبان و میوه بر برگ.^{۳۶}

ر. دگرگونی همیشگی حالات:

در باغ مولانا، عارف گاه خود را در قرب حق می‌بیند، باغ دلش بهاری می‌شود و طرب و شکفتگی می‌یابد و گاه به دلایلی دچار فراق می‌گردد، باغ دلش زرد و خشک شده، خزان می‌پذیرد و همچون باغ زمستانی در انتظار بهار، منتظر افاضات حق می‌ماند:

هر چه بیافت باغ دل از طرب و شکفتگی
 از دی این فراق شد حاصل او همه هبا

زرد شدست باغ جان از غم هجر چون خزان کی برسد بهار تو تا بنمایش نما
(مولوی ۱۳۸۴: ۲۰)

بنابراین بهار جان عارف برای او بسیار ارزشمند است.

ز. دارای اوقات ارزشمند:

عرفا، وقت را الهامی از سوی غیب می‌دانند که بر قلب بنده مؤمن وارد می‌شود. همان‌طور که اوقاتی همچون بهار در باغ طبیعت مهم تلقی می‌شود، وقت‌هایی نیز برای دل عارف ارزشمند است. مولانا به برخی از این زمان‌ها در باغ جان اشاره کرده است. برای مثال، زمان‌هایی چون نوبهار و هوای خوش، زمانی که خوبان حله می‌پوشند، زمان حضور مستان در باغ، هر دم که ز باغ بویی آید، وقت میوه دادن باغ، زمستان که زمان پرده‌پوشی است، وقت دعا، وقتی که آب در جوی روان می‌گردد، هنگامی که باد صبا می‌وزد، زمان وصل که بهتر از همه فصول است، روزی که جمله یاران به باغ می‌آیند و قیامت، از بهترین این اوقات است. احوالات باغ جان عارف نیز همچون باغ طبیعت متغیر است.^{۳۷}

س. داشتن رزق معنوی:

آب (چه به صورت جاری و چه باران) دارای معانی پیچیده‌ای است، که به عنوان یک نیروی حیات‌بخش و نشانه‌ای مشهود از فیض خدا، عمل می‌کند. این آب، روزی باغ طبیعت و سبب زنده شدن دوباره اوست و در جان عارف نیز رزق معنوی و سبب شادی و تعالی خواهد شد. مولانا در این زمینه تعبیر گوناگونی دارد، گاه ابر چشم عارف می‌گردد تا باغ دل او خندان شود^{۳۸} و بدین ترتیب باغ از آب جان تغذیه می‌کند تا سرسبز گردد: «باغ چو زرد و خشک شد تا بخورد ز آب جان/شاخ شکسته را بگو آب خور و بیازما» (مولوی ۱۳۸۴: ۱۹). گاه از آب دریای حق، به سوی باغ جان هر خلقی جویی روان می‌شود که آن را کفایت می‌کند: «از آن دریا هزاران شاخ شد هر سوی و جویی شد/به باغ جان هر خلقی کند آن جو کفایت‌ها» (مولوی ۱۳۸۴: ۲۴). و گاهی می، بارانی می‌شود برای باغ جان^{۳۹} و ابر هم ساقی تا باغ جان مست گردد.^{۴۰} باغ جان دارای درختانی سرسبز و شاخه‌های تر است که از آب معانی می‌نوشند: «آب معانی بخور هر دم چون شاخ تر/شکر که در باغ عشق جوی شکر می‌رود» (مولوی ۱۳۸۴: ۳۱۵).

نتیجه:

ترکیب «باغ دل» در کلام عرفای پیش از مولوی یافت می‌شود؛ اما در اشعار مولانا اهمیت ویژه‌ای یافته است و رنگ و بوی خاص خود را دارد. باغ دل بیش از دیگر ترکیبات باغ در اشعار مولوی آمده است. زیرا باغ در روند صعود در عالم معنا بیش از همه به دل نزدیک می‌گردد. کنار هم قرار گرفتن این دو کلمه و استفاده مکرر از آن، نشان از تجربه معنوی گوینده در پیوند سیر و سلوک آفاقی و انفسی (باغ و دل) دارد. مولانا با کلمه باغ و همچنین ترکیب آن با دل، به کشف عوالم تازه‌ای نائل آمده است. در پاسخ به رابطه میان باغ طبیعت و دل عارف در اندیشه مولانا نیز باید گفت، به نظر می‌رسد این موضوع به ویژگی‌های باغ ایرانی به عنوان شالوده فکری مولوی در رابطه با باغ این جهانی بازمی‌گردد. ویژگی‌های باغ ایرانی پیش از این توسط محققان متعدد مورد پژوهش واقع شده است. بسیاری از این ویژگی‌ها، با خصوصیات باغ دل در اندیشه مولانا این‌همانی دارد. اصلی‌ترین ویژگی‌های مذکور در جدول زیر شباهت باغ ایرانی و باغ دل از منظر مولانا را آشکار می‌نمایاند.

ویژگی های باغ دل در اشعار مولانا	نمونه ای از اشعار مولانا	ویژگی های باغ ایران
بهترین جایگاه دیدار بار (مراقبه عرفانی) - دیده و دیدار	در باغ به جز عکس رخ دوست نینیبم - هر جا خیال شه بود باغ و تماشاگه بود - ماندست چشم نرگس حیران به گرد باغ/کاین جا حدیث دیده و دیدار می رود -	تماشا و تامل - منظر و نظرها در باغ زیبایی باغ انسان را به تماشا میخواند و نردبانی میشود برای رفتن به آسمان گل بودن
مجمع (مجموعه ای منتخب از نعمتها و عناصر مطلوب عالم)	باغ گفتم نعمت بی کیف را/کامل نعمتهاست و مجمع باغها	مجموعه ای منتخب از گیاهان، جانوران، زمین، آسمان، باد، آب و احوالات و فضول طبیعی
محسوسیت	ولیک این همه محنت به گرد باغ جو خاری/درون باغ گلستان و بار و چشمه جاری	دروننگوایی باغ، فضا است؛ فضایی محصور و درونگرا با دیوار و در برای ایجاد امنیت و تمرکز پوشیدگی
برده پوشی و برده دری (اخفا و افشای راز پنهان)	نقش ها بود پس برده دل پنهانی/باغ ها آینه سر دل ایشان شد	باغ در معنای پوشش و انبوه درختان و ... مضنون و در عین حال طبیعی
وحدت عارف باغ آفرین و باغبان الهی	باغی و بهشت بی نهایت/در سینه مرد باغبانی .../که هم شاه باغبانستی و هم شه باغ جانستی	طبیعی الهی، آرایش یافته به دست انسان (دارای باغبان، باغدار، مقنی، باغساز و ...) عالمی کوچک
بیکرانگی	اندر آ در باغ بی باان دل/میوه شیرین بسیارش نگر	مکانی محدود که مکانی لابیناهی گشته (با حضور آسمان و مجموعه ای از عناصر و موجودات عالم) خیال انگیزی
خیال نیک	یک خیال نیک باغ آن شده.../باغها و میوهها اندر دست/عکس لطف آن برین آب و گلست	مکانی مستعد برای ورود به عالم خیال (آینه وار) تفریح و تفرج هدف اصلی و اولیه باغ
سرور همیشگی	به سوی باغ وحدت رو کز او شادی همی روید	والا ترین مکان منصور آدمی برای نهایت لذت و شادی پویایی
نو شدن	روز نو و شام نو، باغ نو و دام نوا/نفس اندیشه نو، نوحوشی و نوحناست - هر روز باغ دل را رنگی دگر دهی	نو شدن بی در پی باغ با رشد و نمو و ایجاد احوالات گوناگون در گذر زمان دعوت کنندگی
دعوت در راه عشق	دو سه قدم به سوی باغ عشق کس نهاد/که صد سلامش از آن باغبان نمی آید گوید به باغ جان رو گویم که ره کجاست/گوید که راه باغ نیاموختی هنوز آن سو که نکنهها و رموز جو جان رسد... باغ سبزه عشق کوی بی منتهاست/جز غم و شادی درو بس میوههاست - اندر آ در باغ بی باان دل/میوه شیرین بسیارش نگر	دعوت کنندگی باغ مکانی دلگشااست که آدمی از آن سیر نمیشود. باغ محلی برای برگزاری جشن ها و دیدارها مثمر بودن باغ
ثمر داشتن	اندر آ در باغ بی باان دل/میوه شیرین بسیارش نگر	مثمر بودن اکثر درختان در میان کثرت های باغ تغییر فصول
دگرگونی همیشگی حالات (قرب حق، فراق و انتظار افاضه حق)	هر چه بیافت باغ دل از طرب و شکفتگی/از ذی این فراق شد حاصل او همه هبازرد شدست باغ جان از غم هجر چون خزان کی برسد بهار تو تا بنمایش نما	شکفتگی در بهار، خشک شدن در پاییز و انتظار بهار دوباره در زمستان
دارای اوقات ارزشمند (زمان وصل)	باغی که حیات گشت وصلش/خوشتر ز بهار و چار فصلش	زمان های مهم در باغ همچون نوبهار و هوای خوش، میوه دادن باغ، روان شدن آب در جوی ها و جمع شدن یاران محوریت آب
رؤف معنوی داشتن (آب نشانه مشهود فیض خدا و سبب مستی باغ دل)	از آن دریا هزاران شاخ شد هر سوی و جوی شده/به باغ جان هر خلقی کند آن جو کفایتها - باغبانان رعد مطرب ابر ساقی گشت و شد/باغ مست و راغ مست و غنچه مست و خار مست	آب چه به صورت جاری و چه باران روزی باغ طبیعت و سبب زنده شدن دوباره اوست

پی‌نوشت‌ها:

۱. در این مقاله منظور از باغ‌دل و باغ‌جان یکی است، زیرا جان و دل در نزد عرفا متفاوت نیست. مولانا نیز در بسیاری موارد که به باغ‌دل و باغ‌جان اشاره کرده، این دو را مترادف یکدیگر گرفته است.
۲. مقالاتی با عنوان «مقایسه تصویرآفرینی از طبیعت در مثنوی‌های عرفانی قرن هفتم (حدیقه سنایی، مثنوی‌های تمثیلی عطار نیشابوری و مثنوی مولوی)» در سال ۱۳۸۸، «نگاه مولانا به طبیعت در غزلیات شمس تبریزی» در سال ۱۳۹۲ و «بررسی سیر آفاقی طبیعت و عناصر آن با تکیه بر آیات قرآنی در اشعار مولانا» در سال ۱۳۹۶ در نشریات علمی پژوهشی ایران به چاپ رسیده است. مقاله‌ای نیز با عنوان «باغ‌های نمادین در شعر سنتی فارسی: نظامی، مولانا و حافظ» در کتابی تحت عنوان *مطالعات خاورمیانه*، انتشارات دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۸۵ میلادی منتشر شده است. همچنین در کتاب *قمار عاشقانه شمس و مولانا* با موضوع درباره سلوک و منش مولانا نوشته عبدالکریم سروش، بخش‌هایی به موضوع عناصر طبیعت و به‌طور ویژه خورشید و دریا در نگاه مولوی اختصاص دارد. در کتاب *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس* نوشته علی محمدی آسیابادی نیز، بخش‌هایی به چگونگی نمادپردازی عناصر طبیعت پرداخته شده است. به‌علاوه صفحاتی از کتاب *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا* نوشته علی تاجدینی به به‌کارگیری واژه باغ و ترکیبات آن، اختصاص یافته است.
۳. در دل ز طرب شکفته باغیست مرا / بر جان ز عدم نهاده داغیست مرا (سنایی ۱۳۸۱: ۵۱۸).

هرچه حق در دل محمد خواند / برد و در باغ جان او بشاند (سنایی ۱۳۸۲: ۱۱۶). اگر در باغ عشق آبی همه فراش دل یابی / وگر در راه دین آبی همه نقاش جان بینی (سنایی ۱۳۸۱: ۳۳۷).

۴. ای گل باغ دلم، پرده برانداز از روی / ورنه چون گل ز تو صد پاره کنم پیرهنم (عطار، ۱۳۵۹: ۴۷۶).

درون جان تو باغ بهشتست / که عین طینت تو حق سرشتست... من آوردم از اینسان شیوه عشق / ز باغ جان بدماد میوه عشق (عطار، ۱۳۸۳: ۲۷۵). ای تو در ملک دلم روشن شده / در میان باغ جان گلشن شده (عطار، ۱۳۷۶: ۲۲). دین و دنیایم ازو روشن شده / باغ جان و دل از او گلشن شده (عطار، ۱۳۷۶: ۲۱۹).

۵. ای باغ جان که به ز لب نوبری ندارم / یاد لب خورم که سر دیگری ندارم (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۸۰).

شمع شب‌ها به جز خیال تو نیست / باغ جان‌ها به جز جمال تو نیست (خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۶۱). داغ دل‌ها را به سحر آن جزع جادو تاب داد / باغ جان‌ها را به شرط آن لعل رخشان تازه کرد (خاقانی،

- ۱۳۸۲: ۵۷۶). باغ جان را صبحی آب دهید/ و آن شفق رنگ صبح تاب دهید (خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۹۳). گلبن مهر تو در باغ دل است/ آب از آن گلبن تر بازمگیر (خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۲۰). او راست باغ جود و مرا باغ جان و من/ نوبر فرستمش عوض نوبر سخاش (خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۳۴) گوئی از باغ جان رسد خبرت/ بوئی ای مه نمی رسد چه رسد (خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۷۶). به باغ دل ار بلبل درد خواهی/ به خاقانی آی و نوایی طلب کن (خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۹۵). پیش کز بختم خزان غم رسید/ هم به باغ دل بهاری داشتم (خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۰۸). ای کرده تن و جان مرا مسکن غم/ در باغ دلم شکفته شد سوسن غم (خاقانی، ۱۳۸۲: ۷۲۹).
۶. خواجه گریبان چراغی گرفت/ دست من و دامن باغی گرفت (نظامی ۱۳۸۶: ۸۰).
۷. زهی رویت به خوبی گل، دهانت غنچه خندان/ قدت سرو روان دل، خطت ریحان باغ جان (ابونصر فراهی، ۱۳۶۱: ۳۰).
۸. ای رخ بستان فروزت لاله برگ باغ حسن/ عندلیب باغ جان مرغ خوش الحان تو باد (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۸: ۱۱۴).
۹. گل باغ جان را به بار آوریم/ عروس طرب در کنار آوریم (حکیم زجاجی ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۲۴۱).
۱۰. مترفرف شد به جناح معرفت در باغ جان ... (روزبهان بقلی ۱۳۸۱: ۴۵).
۱۱. باغ عالمی، باغ اسرار خدا، باغ دل، باغ جان، باغ شادی، باغ هستی، باغ بزم، باغ عشق، باغ عشرت، باغ دهان، باغ حقایق، باغ خوش، باغ خندان، صد باغ، آن باغ، باغ فنا، باغ مست، باغ ارم، باغ نو، عروسان باغ، باغ کون، رونق باغ، خمار باغ، باغ گل، باغ الست، باغ جمال، جان باغ، باغ جهان، میان باغ، گرد باغ، اصحاب کهف باغ، باغ بقا، باغ جنت وصل، باغ خدا، باغ بی پایان، راه باغ، باغ امید، باغ آسمان، خوش آیین باغ، باغ روحانی، زندگی باغ، باغ ساز، باغ دین، آرایش باغ، روز باغ، باغ بتان و بت پرستان، باغ دوست، سرمجموع باغ، دعای باغ، اسرار باغ، باغ وحدت، هزار باغ، هزاران باغ، باغ عقل کلی، باغ حسن شه، باغ مزمن، باغ نوآیین، باغ یقین، باغ ازل، باغ عالم، سوی باغ، باغ بی زمانی، دیوار باغ، درون باغ، باغ حیات، بوی باغ، باغ خرد، باغ سبز عشق، باغهای نفس کل، باغ ایمان، باغ غیبی، باغ جان، شاهراه باغ، ثمار باغ، میوه باغ، باغ غم، خیال باغ، اصول باغ، باغ جود، باغ عارفان، در باغ، باغ فلک، باغ نهار، باغ خدا
۱۲. آنچه بینی تو ز دل جوی ز آینه مجوی/ آینه نقش شود لیک نتاند جان شد (مولوی ۱۳۸۴: ۲۷۷).
۱۳. آنچه معشوق است صورت نیست آن/ خواه عشق این جهان خواه آن جهان (مولوی ۱۳۸۵: ۲۰۹).
۱۴. صورت نداشتند مصور شدند خوش/ یعنی مخیلات مصور شده بین (مولوی ۱۳۸۴: ۷۲۹)

۱۵. اندر آ در باغ بی پایان دل / میوه شیرین بسیارش نگر / شاخه های سبز رقصانش بین / لطف آن گل های بی خارش نگر / چند بینی صورت نقش جهان / باز گرد و سوی اسرارش نگر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳).
۱۶. از باغ و گل دلشادتر وز سرو هم آزادتر / وز عقل و دانش رادتر وز آب حیوان پاکتر / در خار لیکن همچو گل در حبس ولیکن همچو مل / در آب و گل لیکن چو دل در شب ولیکن چو سحر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۶۳).
۱۷. تا سر هر نهالی از قعر بر سر آید / معراجیان نهاده در باغ نردبان را (مولوی ۱۳۸۴: ۲۸).
۱۸. ای نوبهار حسن بیا کان هوای خوش / بر باغ و راغ و گلشن و صحرا مبارکست / ای بستگان تن به تماشای جان روید / کاخر رسول گفت تماشا مبارکست (مولوی ۱۳۸۴: ۱۶۰).
۱۹. به عنوان مثال مولانا در قصه ای از مثنوی، به داستان جوانی می پردازد که از دست عسس گریخته و وارد باغی می شود و ناگهان معشوق خود را در آنجا می یابد (بود اندر باغ آن صاحب جمال) (مولوی ۱۳۸۵: ۵۵۸).
۲۰. صوفی در باغ از بهر گشاد / صوفیانه روی بر زانو نهاد / باغ ها و سبزه ها در عین جان / بر برون عکسش چو در آب روان / آن خیال باغ باشد اندر آب / که کند از لطف آب آن اضطراب / باغ ها و میوه ها اندر دلست / عکس لطف آن برین آب و گلست / می گریزند از اصول باغ ها / بر خیالی می کنند آن لاغ ها (ابیات مربوط به قصه صوفی که در میان گلستان سر به زانو مراقب بود، یارانش گفتند سر بر آور تفرج کن بر گلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمه الله تعالی) (مولوی ۱۳۸۵: ۶۱۵).

۲۱. هر یکی نوعی گلی و هر یکی نوعی ثمر / او چو سر مجموع باغ و جان جان صد چمن / چون ستودی باغ را پس جمله را بستوده‌ای / چون ستودی حق را داخل شود نقش وثن (مولوی ۱۳۸۴: ۷۰۶).
۲۲. تا نگویی در زمستان باغ را مستی نماند / مدتی پنهان شدست از دیده مکار مست / بیخ‌های آن درختان می‌نهانی می‌خورند / روز کی دو صبر می‌کن تا شود بیدار مست (مولوی ۱۳۸۴: ۱۴۰).
۲۳. ز انبهی برگ، پنهان گشته شاخ / ز انبهی گل، نهان صحرا و کاخ / این سخن‌هایی که از عقل کلست / بوی آن گلزار و سرو و سنبلست (مولوی ۱۳۸۵: ۸۶).
۲۴. باغ جهان سوخته باغ دل افروخته / سوخته اسرار باغ ساخته اسرار من (مولوی ۱۳۸۴: ۷۳۶).
۲۵. هر درخت و باغ را داده بهاران بخششی / هر درخت تلخ و شیرین آنچه می‌ارزد شود (مولوی ۱۳۸۴: ۲۶۸).
۲۶. بسا دلی که چو برگ درخت می‌لرزید / به آخرش بگزیدیم و باغبان کردیم (مولوی ۱۳۸۴: ۶۱۴).
- باغی و بهشت بی‌نهایت / در سینه مرد باغبانی (مولوی ۱۳۸۴: ۹۷۸).
۲۷. اندر آ در باغ بی‌پایان دل / میوه شیرین بسیارش نگر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۹۳).
۲۸. نقش‌ها بود پس پرده دل پنهانی / باغ‌ها آینه سر دل ایشان شد (مولوی ۱۳۸۴: ۲۷۷).
۲۹. یک خیال نیک باغ آن شده / یک خیال زشت راه این زده / آن خدایی کز خیالی باغ ساخت / وز خیالی دوزخ و جای گداخت / آن یکی در مرغزار و جوی آب / و آن یکی پهلوی او اندر عذاب (مولوی ۱۳۸۵: ۴۷۴).
۳۰. که در باغ و گلستان ز کر و فر مستان / چه نورست و چه شورست چه سوداست خدایا (مولوی ۱۳۸۴: ۳۵).
۳۱. آن جا روش و دین نی جز باغ نو آیین نی (مولوی ۱۳۸۴: ۹۲۲).
۳۲. آخر کی شود از آن لقا سیر / آخر کی شود ز باغ ما سیر (مولوی ۱۳۸۴: ۳۷۷).
۳۳. به سوی باغ وحدت رو کز او شادی همی‌روید / که هر جزوت شود خندان اگر در خود حزینی تو (مولوی ۱۳۸۴: ۷۷۶).
۳۴. خواهی که قیامت نگری نقد به باغ آی / نظاره سرسبزی اموات ترابی (مولوی ۱۳۸۴: ۹۴۳).
۳۵. خرم آن باغی که بهر مریمان / میوه‌های نو زمستان می‌رسند (مولوی ۱۳۸۴: ۲۹۰).
۳۶. این برگ چون زبان‌ها وین میوه‌ها چو دل‌ها / دل‌ها چو رو نماید قیمت دهد زبان را (مولوی ۱۳۸۴: ۷۲).

۳۷. از نظر مولانا بهترین احوالات باغ جان مواردی است چون صلاح‌زدن دوستان، وفات، حشر، دعا کردن، اذان و نماز، سلام کردن، قیام کردن، رژه رفتن، دهل زدن، صور دمیدن، مستی، پای کوبی، انگور کوبی، بزم و جمع و عیش و خوشی، عروسی، سماع، مژده گفتن و شنیدن، پنهان شدن، بازستاندن، ناظر شدن، آینه شدن، زنده شدن، دیدار، های و هو کردن.
۳۸. این دلم باغست و چشمم ابروش / ابر گرید باغ خندد شاد و خوش (مولوی ۱۳۸۵: ۹۹۳).
۳۹. نان معماریست حبس تن را / می بارانیست باغ جان را (مولوی ۱۳۸۴: ۴۸)
۴۰. باغبانان رعد مطرب ابر ساقی گشت و شد / باغ مست و راغ مست و غنچه مست و خار مست (مولوی ۱۳۸۴: ۱۴۰).

کتاب‌نامه:

- ابونصر فراهی، مسعود بن ابی‌بکر. (۱۳۶۱)، *نصاب الصبیان*، به تصحیح محمدجواد مشکور، تهران: اشرفی.
- آریان‌پور، علیرضا. (۱۳۶۵)، *پژوهشی در شناخت باغ‌های ایران و باغ‌های تاریخی شیراز*، تهران: گلشن.
- بهشتی، سید محمد. (۱۳۸۷)، «غزل باغ ایرانی»، *گلستان هنر*، شماره ۱۲: ۱۱-۸.
- تاجدینی، علی. (۱۳۸۳)، *فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا*، تهران: سروش.
- ثروتیان، بهروز، (۱۳۷۰)، *شرح مخزن الاسرار*، تهران: برگ.
- حکیم زجاجی. (۱۳۸۳)، *همایون نامه (تاریخ منظوم حکیم زجاجی)*، تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب پارسی.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۲)، *دیوان خاقانی شروانی*، به اهتمام ضیال‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خواجوی کرمانی، محمود بن علی. (۱۳۷۸)، *دیوان غزلیات خواجوی کرمانی*، به اهتمام حمید مظهری، کرمان: خدمات فرهنگی کرمان.
- خواجه عبدالله انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۹۰)، *مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری*، تصحیح و مقابله سه نسخه مقدمه و فهرس محمدسرور مولایی، تهران: توس.
- روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی‌نصر. (۱۳۸۱)، *رساله القدس*، به اهتمام جواد نوربخش، تهران: یلدا قلم.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷)، *ارزش میراث صوفیه*، تهران: سپهر.
- سابتلنی، ماریا اوا. (۱۳۸۷)، «گلشن راز: باغ ایرانی و بیان شاعرانه عرفان»، ترجمه داود طبایی، *گلستان هنر*، شماره ۱۲، ۴۶-۳۴.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۴)، *قمار عاشقانه شمس و مولانا*، تهران: صراط.

- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۱)، دیوان حکیم سنایی غزنوی بر اساس معتبرترین نسخه‌ها، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر و پرویز بابایی، تهران: آزادمهر.
- _____ (۱۳۸۲)، *حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه*، تصحیح مریم حسینی، تهران: نشر دانشگاهی.
- شایگان، داریوش. (۱۳۹۳)، *پنج اقلیم حضور (بخشی درباره شاعرانگی ایرانیان)*، تهران: فرهنگ معاصر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۲)، *زبان شعر در نثر صوفیه*، تهران: سخن.
- شیمل، آن ماری. (۱۳۷۵)، *شکوه شمس (سیری در آثار و افکار مولانا جلال الدین رومی)*، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۵۹)، *دیوان شیخ فریدالدین عطار نیشابوری*، تصحیح م. درویش، تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۷۶)، *مظهر العجایب*، تصحیح احمد خوشنویس، تهران: سنایی.
- _____ (۱۳۸۳)، *جوهر اللغات*، به اهتمام تیمور برهان لیمودهی، تهران: سنایی.
- کلارک، اما. (۱۳۷۸)، «رؤیت بهشت، باغ‌های الحمراء»، مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین‌المللی هنر دینی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۶۶-۱۵۹.
- کورکیان، آن ماری و ژ. پ. سیکر. (۱۳۷۷)، *باغ‌های خیال*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: فروغ دانش.
- محمدی آسیابادی، علی. (۱۳۸۷)، *هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس*، تهران: سخن.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۴)، *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۵)، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: ققنوس.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۶)، *مخزن الاسرار*، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: امیرکبیر.
- Julie Scott Meisami, ALLEGORICAL GARDENS IN THE PERSIAN POETIC TRADITION: NEZAMI, RUMI,
- HAFEZ, 1985, INT. J. MIDDLE EAST STUD. 229-260, CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS
- Nasr, s (1999). Persian Sufi literature: Its spiritual and cultural significance, The Heritage of Sufism, Volume II: The Legacy of Medieval Persian Sufism (1150-1500), Oneworld Press.